

صهیونیسم؛ اختراع بریتانیای کبیر



ارتفاعی در "اورشلیم"

پیش از پرداختن به آغاز روند اشغال "فلسطین" باید اطلاعاتی پیرامون جنبش سیاسی گروهی از نخبگان یهودی جهان، برای ایجاد حکومتی یهودی در فلسطین داشته باشیم. این جنبش با نام "صهیونیزم" در واژگان سیاسی جهان تثبیت شد و علی‌رغم این که گرایش فراگیر در میان فعالان مذهبی و سیاسی یهودی نبود، به دلیل انطباق با اهداف قدرت‌های آن روز اروپا، خصوصاً دولت بریتانیا و در مرحله بعد فرانسه، مورد حمایت سرسختانه و گسترده آنان قرار گرفت و توانست سکان هدایت اکثریت فعالان سیاسی و مذهبی یهودی را به دست بگیرد. نظریه‌پردازان صهیونیست بسیار علاقمندند "صهیونیزم" را به عنوان اندیشه‌ای معرفی کنند که ریشه در اعماق تاریخ دارد ولی تمایلی برای ارائه ادله مستدل برای اثبات این مدعا از خود نشان نمی‌دهند.

"ناهوم سوکولف" نویسنده کتاب "تاریخ صهیونیزم" و از رؤسای "آژانس یهود" مدعی شده است: "اندیشه صهیونیزم به اندازه قوم یهود قدمت دارد و نمایندگان اندیشه و مکتب یهود، آن را ترویج کرده بودند؛ اما "موشه منوهین" یکی از اندیشمندان نامدار یهودی در کتاب خود آورده است: "تا سده نوزدهم چیزی به نام "ناسیونالیسم سیاسی یهود" (صهیونیسم) وجود نداشت و ناسیونالیسم سیاسی تعصب‌آمیز و خودخواهی جهان قرن نوزدهم اروپا بود که ناسیونالیسم سیاسی مصیبت‌بار احماقانه یهود (صهیونیسم) را زایید. اسناد تاریخی، مؤید نظریه "موشه منوهین" است. هیچ سند مکتوبی تا نیمه قرن نوزدهم وجود ندارد که در آن واژه "صهیونیزم" استفاده شده باشد. گفته می‌شود که این اصطلاح، برای اولین بار در سال 1890 توسط یک متفکر یهودی به نام "ناتان پیرنوم" به کار رفت. شش سال بعد بود که اولین تئوریسین صهیونیزم به نام "تئودور هرتسل" کتابی تحت عنوان "دولت یهود" منتشر کرد که به سرعت در میان معتقدان به جریان صهیونیسم، جایگاه کتاب مقدس را یافت، البته گفتنی است، "هرتسل" ابداع یا کشف واژه "صهیونیسم" توسط "پیرنوم" را رد کرد ولی سندی در جهت ادعای خود ارائه نداد. این واژه از ترکیب دو عبارت "صهیون" و "ایزم" (یا ایسم) ایجاد شده است. پسوند "ایزم" (یا ایسم) معادل فارسی صحیحی ندارد اما می‌توان آن را معادل پسوندهای "گرای" (هم‌ریشه "گرایش") یا "خواهی" (هم‌ریشه "خواستن") دانست. (این‌گونه "ابداع عبارت" برای معرفی یک اندیشه یا مکتب، اختصاص به جهان غرب دارد، و تلاش‌های متفکران غربی برای راهی از اندیشه‌های مذهبی و جایگزینی مکتب‌های دست‌ساز به جای مسیحیت در جهان غرب، باعث ایجاد چنین حرکتی شد و این اتفاق در جهان شرق ریشه نداشته و عصری وارداتی محسوب می‌شود)

"صهیون" نام ارتفاعی است در شهر "بیت‌المقدس" که یهودیان معتقدند، مدفن "داوود" (پادشاه اولین حکومت یهودی) در آن قرار دارد. پیروان "صهیونیزم" در مواردی این نام را بر تمامی شهر "بیت‌المقدس" نیز اطلاق می‌کنند.

این عبارت به جنبشی سیاسی نسبت داده می‌شود که هدف نهایی و اصلی آن، احیای "حکومت داوود و سلیمان" در همان مرزهایی است که در کتاب "تورات" به یهودیان وعده داده شده است، یعنی محدوده میان رود "نیل" در مصر تا رود "فرات" در عراق. پایتخت این دولت هم الزاماً باید همان پایتخت "حکومت داوود و سلیمان" باشد یعنی شهر "بیت‌المقدس" (یا به قول مسیحیان و یهودیان، "اورشلیم"). محدوده‌ای که ذکر شد، در میان یهودیان (اعم از صهیونیست و غیرصهیونیست) به عنوان "سرزمین موعود" شناخته می‌شود.

در "تورات"، حضرت "ابراهیم" علی نبینا و آله و علیه‌السلام، از طرف خداوند این وعده را دریافت می‌کند که "از نیل تا فرات" به فرزندان او بخشیده می‌شود و "یهودیان" خود را تنها وارثان و فرزندان حضرت ابراهیم می‌دانند (و این در حالی است که در همان کتاب "تورات"، اسماعیل یعنی پدر اعراب کنونی هم، از فرزندان ابراهیم است).

این مسلم است که علاقه یهودیان به سکونت در مجاورت "بیت‌المقدس" و یا دیگر سرزمین‌های بین "نیل تا فرات"، قدمت تاریخی دارد، اما تا قرن نوزدهم، این علاقه، تنها با مقاصد زیارتی و مذهبی دنبال می‌شد، همان‌گونه که در میان مسلمانان سراسر جهان، زیارت یا مجاورت با اماکن متبرکه در "مکه" و "مدینه" تمایلی مذهبی است. بنابراین تلاش تئوریسین‌های صهیونیسم برای پیوند دادن تمایلات مذهبی یهودیان جهان به "فلسطین" و "دیگر سرزمین‌های نیل تا فرات" به جنبش صهیونیسم و تراشیدن عقبة تاریخی برای این پدیده نوظهور، فاقد اعتبار است. در هیچ نقطه از کتاب‌های "تورات" یا "تلمود" (کتاب مقدس یهودیان) وظیفه تشکیل نظام سیاسی و اختصاصی یهودیان در این سرزمین‌ها، به یهودیان تکلیف نشده است اما نه تنها در منابع مقدس یهودیان، بلکه در متون آسمانی مسلمانان و مسیحیان هم تشکیل یک حکومت جهانی بر پایه یکتاپرستی به پیروان ادیان ابراهیمی وعده داده شده و در تمامی این ادیان، "بیت المقدس" به عنوان کانون و مرکز ثقل منازعات و نبردهای نهایی جهت تشکیل این حکومت معرفی شده است.

در قرن نوزدهم، همزمان با رواج و تثبیت تقسیم‌بندی جدید سیاسی در اروپا بر مبنای "دولت - ملت"، گروهی از نخبگان سیاسی و مذهبی یهودی هم پیرو فضای غالب بر مغرب‌زمین، به فکر تمرکز و تجمع یهودیان در محدوده جغرافیایی معینی با دولتی مختص به خود افتادند و ایده‌های خود را در محافل سیاسی آن روزگار، منتشر کردند. اما این اندیشه تا زمانی که به سرمایه‌داران یهودی اروپا ارائه نشد، مورد توجه و تأمل جدی نگرفت.

*نهضت ملی یا اقدام مالی!

پیوند میان سرمایه‌داران یهودی و سران سیاسی اروپا (که پیش از این به نمونه‌های آن اشاره شد) باعث شد تلاش‌ها و تکاپوهای جدی‌تری برای عملی شدن طرح ایجاد یک "وطن یهودی" انجام گیرد. تلاش‌های متعددی برای ایجاد چنین وطنی در اقصا نقاط جهان توسط سیاسیون یهودی و مسیحی، با پشتوانه اقتصادی سرمایه‌داران یهودی انجام گرفت. برای مثال می‌توان به سرمایه‌گذاری‌های کلان یک سرمایه‌دار یهودی به نام "بارون دوهریرش" در آرژانتین اشاره کرد. این شخص مدعی بود، طی بیست سال، پنج میلیون یهودی را از روسیه به سایر نقاط منتقل خواهد کرد. او طی تحقیقاتی، آرژانتین را به عنوان مناسب‌ترین مقصد برای مهاجرت یهودیان تشخیص داد و در راه تحقق ایده خود مبنی بر تبدیل این کشور به یک مهاجرنشین بزرگ یهودی، سرمایه‌گذاری فراوانی انجام داد، اما توفیقی حاصل نکرد.

عمده‌ترین مشکل او و امثال او این بود که یهودیان سراسر جهان، انگیزه‌ای قوی برای مهاجرت از سرزمین‌های آبا و اجدادی خویش نداشتند و غالب آنان، عمیقاً نسبت به کشورهای متبوع خود دلبستگی داشتند.

به هر حال طرح‌هایی از این دست به نتیجه مطلوب نرسید و سرانجام، جریان "صهیونیزم" پا به عرصه وجود گذاشت و توانست مشکل نبود انگیزه قوی در میان یهودیان جهان را تا حدود زیادی حل نموده و با مطرح کردن طرح "احیای حکومت باستانی یهودی در سرزمین موعود" طرفداران فراوانی برای خود کسب کند، اما یقیناً اگر "صهیونیزم" با مطامع

جدید اروپا در مشرق زمین تلاقی پیدا نمی‌کرد، این چنین با سرعت به نقطه اوج خود نمی‌رسید و با سرعت رشد پیدا نمی‌کرد. نمی‌توان قاطعانه گفت که اولین یهودیان تندرویی که طرح "احیای حکومت باستانی یهودی در سرزمین موعود" را مطرح کردند، در ارتباط مستقیم با کانون‌های ثروت و قدرت اروپا بودند؛ اما دعای پرشور و حرارت آنان، راهی جدید را در برابر دولت‌های استعمارگر اروپایی قرار داد و آنان به سرعت از این طرح استقبال کردند، زیرا "سرزمین موعود" درست در قلب امپراتوری عظیم عثمانی قرار داشت و از مناطق طلایی جهان به لحاظ اقتصادی و سیاسی محسوب می‌شد و خارج شدن آن از کنترل قدرت‌های اسلامی و حضور متحدان اروپا در آن، پیروزی بزرگی برای حیات اقتصادی مغرب زمین به حساب می‌آمد. سوکولف، آشکارا مدعی شده است: "صهیونیسم نه به عنوان یک نهضت و علی‌الخصوص نهضت ملی، بلکه به عنوان یک اقدام مالی و سرمایه‌داری ظهور کرد. سهامداران شرکت "تراست مستعمراتی یهودی" و سوداگران ثروتمند مختلف و فروشندگان سهام و مالکان بزرگ، از رهبران صهیونیسم بودند." حال این سوال مطرح می‌شود که آیا این ادعای "سوکولف" در تضاد با دعای قبلی خود او و سایر تئوریسین‌های "صهیونیسم" مبنی بر باستانی بودن این اندیشه سیاسی نیست؟

*زمان ثبت اختراع

به جرأت می‌توان ادعا کرد، اگر "انهدام قابل پیش‌بینی و قریب‌الوقوع امپراتوری عثمانی"، در نیمه اول قرن نوزدهم، خصوصاً وقوع "جنگ‌های کریمه" و عواقب آن، حادث نمی‌شد و در یک کلام، موضوعی تحت نام "مسأله شرق" (که پیش از این در رابطه با آن توضیح داده‌ایم) وارد معادلات سیاسی اروپا نمی‌شد، بنیان‌گذاران "صهیونیسم" چنین مجال و عرصه فراخی برای خودنمایی پیدا نمی‌کردند و تفکراتشان مورد عنایت سرمایه‌داران یهودی و مسیحی قرار نمی‌گرفت.

در این رابطه، جمله‌ای متعلق به "ماکس نوردو" از تئوریسین‌های صهیونیسم و یکی از رؤسای "آژانس یهود" در اواخر قرن نوزدهم هم بسیار روشن‌گر خواهد بود. وی در همان شرایط بین‌المللی پس از "جنگ‌های کریمه" و آغاز سقوط مرگبار امپراتوری‌های عثمانی، روسیه تزاری و اتریش نوشته است: "آن زمان فرا رسیده بود که اگر صهیونیسم هم وجود نداشت، بریتانیای کبیر، آن را اختراع کند."

به این ترتیب، "بریتانیای کبیر" به عنوان بزرگ‌ترین استعمارگر جهان در آن روز، و مهم‌ترین کانون فعالیت نخبگان اقتصادی و سرمایه‌داران یهودی، از سال 1840 هم‌زمان با تصرف بندر "عکا" تمایل و گرایش خود را به مسلک سیاسی "صهیونیسم" نشان داد و از نیمه دوم قرن نوزدهم - خصوصاً پس از جنگ‌های کریمه - به عنوان بزرگ‌ترین حامی "صهیونیسم" ایفای نقش کرد. نقش انگلیس در جنبش صهیونیسم به قدری کلیدی و سرنوشت‌ساز بود که گروهی از صهیونیست‌ها برای این کشور "ارزش و اعتباری همانند "کورش" قائل شدند. کورش، پادشاه هخامنشی است که مطابق با متن تورات، به عنوان ناجی یهودیان شناخته می‌شود زیرا یهودیان به اسارت گرفته شده توسط حکومت بابل را آزاد کرد و به اورشلیم بازگرداند.

*هرتسل؛ پیامبر صهیونیسم

جنبش "صهیونیسم" تا سال 1896، از انسجام کاملی برخوردار نبود و عمدتاً حول محور مهاجرت یهودیان به فلسطین و تشکیل شهرک‌ها و آبادی‌های یهودی‌نشین در این سرزمین فعالیت می‌کرد و برنامه آشکار خاصی در جهت تشکیل یک نظام سیاسی مستقل در فلسطین را ارائه نداده بود، اما در این سال، کتابی کوچک با نام "دولت یهود" منتشر شد که باید آن را "اولین اساسنامه تأسیس دولت یهودی" دانست. نویسنده این کتاب، شخصی بود به نام "بنیامین زیب بن ژاکوب هرتسل" که در مطبوعات و محافل سیاسی اروپا با نام "تئودور هرتسل" شناخته می‌شد. وی در سال 1860، یعنی چهار سال پس از پایان "جنگ‌های کریمه"، در اروپای شرقی به دنیا آمد و 36 سال بعد با انتشار تنها کتاب خود، رهبری "جنبش صهیونیسم" را به دست گرفت. کتاب "دولت یهود" را "تورات صهیونیسم" نیز لقب داده‌اند، پس عجیب نخواهد بود که عنصری مانند سوکولف، نویسنده این کتاب را "پیامبر" نیز بنامد. او یک یهودی ثروتمند نبود و زندگی خود را نیز صرف بانکداری و رباخواری نکرد، بلکه در رشته حقوق ادامه تحصیل داد و از دانشگاه "وین" درجه دکترا اخذ نمود. پس از مدتی اشتغال به وکالت را رها کرد و به روزنامه‌نگاری پرداخت. حضور او در فضای مطبوعاتی پرحرارت در اروپای قرن نوزدهم - که مطبوعات دوران طلایی خود را طی می‌کردند - باعث افزایش آگاهی‌های وی از تحولات پی‌درپی و تعیین‌کننده در شرق و غرب عالم شد. خود وی مدعی شده است، یک حادثه، مسیر زندگی او را تغییر داد. این حادثه در تاریخ به نام "ماجرای دریفوس" شهرت دارد. "ماجرای دریفوس" یکی از بحران‌های بزرگ فرانسه در سال‌های پایانی قرن نوزدهم بود.

در سال 1894 یک افسر یهودی به نام "آلفرد دریفوس" به اتهام تحویل مدارک سری به آلمانی‌ها، در دادگاهی نظامی به حبس ابد محکوم شد. در جریان محاکمه این افسر، موجی از احساسات ضدیهودی، اروپا را فرا گرفت و تا پنج سال بعد که مشخص شد "دریفوس" بی‌گناه بوده است، فضای تهدیدآمیزی، حیات شهروندان یهودی اروپایی را مختل کرد و از سوی دیگر مجادلات سیاسی، فرهنگی و نژادی در روزنامه‌ها میان "طرفداران دریفوس" و "دشمنان دریفوس" چنان بالا گرفت که آشفتگی‌های ناشی از آن، نظام حاکم بر فرانسه را هم مورد تهدید قرار داد.

در همین ایام تب‌آلود است که "هرتسل" تمامی فعالیت‌های ادبی، سیاسی و حقوقی خود را رها کرده و با احساس مسؤلیت در برابر وضعیت یهودیان، در پی چاره‌جویی برای آنان می‌افتد. کتاب "دولت یهود" سه سال پیش از "تبرئه دریفوس" و در اوج فضای ضدیهودی منتشر شد و با توجه به این که مسأله یهودیان، در رأس اخبار اروپای غربی قرار داشت، بازار پُررونقی پیدا کرد. امتیاز بزرگ کتاب کوچک "هرتسل"، پروراندن و پختن طرح ابتدایی "ایجاد یک حکومت یهودی" بود که از ابتدای قرن، بارها توسط پیروان جنبش صهیونیسم مطرح شده بود. "هرتسل" نقشه خود را از نمونه‌های کمپانی‌های استعماری انگلیسی الهام گرفته بود و به همین منظور به "سیسیل رودز" یکی از معروف‌ترین استعمارگران انگلیسی هم مراجعه کرد. هرتسل در سال 1902 در نامه‌ای به رودز، می‌نویسد:

"خواهش می‌کنم برای من نامه‌ای بنویسید و بگوئید که برنامه مرا [در کتاب دولت یهود] بررسی کرده و آن را تأیید می‌کنید. آقای رودز! شما از خودتان می‌پرسید که چرا به شما مراجعه می‌کنم، باید بگویم به این علت که برنامه من نیز، یک برنامه استعماری است."

نقطه آغاز حرکت "هرتسل" برای تحقق آرمان‌هایش در کتاب "دولت یهود"، کسب یک مجوز و فرمان استعماری از سوی یک قدرت غربی بود که نقشه او را تضمین کند. "هرتسل" از اوایل فعالیت‌های صهیونیستی خود، منحصرأ به فلسطین متوجه نبود. طبق ادبیات خاص استعماری در آن زمان، مسأله فقط عبارت بود از یافتن "یک فضای خالی"، یعنی یک سرزمین تحت سلطه غرب، که بتوان در آن هیچ حساسی برای جمعیت بومی باز نکرد.

برای "هرتسل"، سرزمین فلسطین یکی از امکانات در بین بقیه بود. او با ذکاوت سیاسی خاصی، انگشت روی نقاطی می‌گذاشت که باعث تحریک طمع‌های استعماری قدرت‌های استعمارگر شود و پیرامون آن سرزمین، به مذاکرات و گفتگوهای پیگیر و سماجت‌آمیز دست می‌زد و با زبانی به مذاکره با سران این قدرت‌ها می‌نشست که عطش استعماری آنان را دوچندان کند. به عنوان نمونه، "هرتسل" در ژانویه 1904 طی دیداری با "ویکتور امانوئل" پادشاه ایتالیا، به او گفت: "اگر او بتواند سلطان عبدالحمید را راضی به قبول حق خودمختاری صهیونیست‌ها در فلسطین کند، صهیونیست‌ها هم در عوض به ایتالیا کمک خواهند کرد تا بتواند لیبی را به اشغال خود درآورد."

وی در کتابش هم صراحتاً به وسوسه استعمارگران پرداخته و می‌نویسد: "برای اروپا، ما قراول و نگهبان پیشرفته تمدن، در برابر بربریت خواهیم بود."

شهرتی که کتاب "دولت یهود" برای وی فراهم کرد، برایش امکان برقراری ارتباطی وسیع با نخبگان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی یهودی را در سراسر عالم ایجاد کرد. او پیشنهاد برقراری یک کنفرانس بین‌المللی از صهیونیست‌ها را مطرح کرد و با پیگیری مصراة خود، یک سال پس از انتشار کتابش، این کنفرانس را در شهر "بال" واقع در سوییس برگزار کرد. اولین "کنگره صهیونیست‌ها" با شرکت حدود 200 نماینده از تقریباً تمامی کشورهای غربی در تاریخ 29 اوت 1897 افتتاح شد و در همان ابتدای کنگره، "هرتسل" به ریاست آن انتخاب شد. طبیعی است که دستور جلسه این کنگره، محتویات کتاب "دولت یهود" بود. "هرتسل" درباره این کنگره نوشته است:

"اگر بخواهم "کنگره بال" را در یک کلمه جمع کنم، باید بگویم که در بال، من کشور یهود را بنیان گذاشتم. این را علنی نخواهم گفت، چون اگر امروز چنین بگویم، جهان به من خواهد خندید اما شاید در عرض پنج سال و مسلماً پنجاه سال آینده، همگان کشور یهود را خواهند دید."

این که درست 50 سال بعد از "کنگره بال"، دولت اسرائیل اعلام موجودیت کرد، نشانه غیب‌گویی "هرتسل" نیست، بلکه از مطالعات عمیق او و محاسبات دقیق و نبوغ‌آمیزش پیرامون روابط استعماری جهان حکایت می‌کند.

اعلامیه‌ای که در پایان "کنگره بال" صادر شد، تقریباً به صورت اساسنامه حرکت آینده "جنبش صهیونیسم" تا دوره موسوم به "قیمومیت فلسطین" درآمد. نظر به اهمیت این اعلامیه، متن آن را در زیر می‌آوریم:

"هدف صهیونیسم، تأسیس موطنی برای مردم یهود در فلسطین است که قانون، امنیت آن را تأمین کند. کنگره برای دست یافتن به این هدف، وسایل زیر را پیشنهاد می‌کند:

1- تسریع مستعمره کردن فلسطین توسط کارگران کشاورزی و صنعتی یهود به روال مناسب

2- سازمان‌دهی و گردآوری تمامی یهودیان به وسیله مؤسسات خاص محلی و بین‌المللی، متناسب با قوانین هر کشور

3- تقویت و بارور کردن احساسات و وجدان ملی یهود

4- برداشتن گام‌های مقدماتی مورد لزوم جهت کسب رضایت حکومت [عثمانی] برای رسیدن به هدف صهیونیسم."

علیرغم این اعلامیه، "هرتسل" تمامی تلاش‌های دیپلماتیک خود را جهت عملی کردن "موطن یهود" بر روی فلسطین متمرکز نکرد. او تمام سال‌های باقی‌مانده عمرش را به سفر و ارتباط‌گیری با کانون‌های قدرت سیاسی و اقتصادی اروپا و دربار عثمانی گذراند. او که در کتاب "دولت یهود"، میان آرژانتین و فلسطین مردد بود، پس از کنگره بال، تماس‌های مستقیم و غیرمستقیم با سلطان عثمانی برقرار کرد و سعی کرد رضایت او را برای در اختیار گرفتن "فلسطین" جلب کند. در سال 1896 "هرتسل" از طریق یک واسطه نزدیک به سلطان عثمانی، به او پیشنهاد فروش فلسطین به یهودیان در ازای دریافت بیست میلیون لیره عثمانی را ارائه کرد. پاسخ سلطان عثمانی، "عبدالحمید دوم" از این قرار بود:

"اگر هرتسل به همان اندازه که تو دوست من هستی، دوست تو باشد، به او نصیحت کن که در این راه، گام پیش نهد. من نمی‌توانم یک وجب از سرزمینم را بفروشم، چون این کشور تنها متعلق به من نیست، بلکه به ملت من تعلق دارد. افراد ملت این امپراتوری را با نثار خون خود به دست آوردند و آن را با خون خود آبیاری کردند و پیش از آن که کسی به آن دست‌اندازی کند، آن را با خون خود رنگین خواهیم کرد. بهتر است یهودیان میلیون‌ها ثروت خود را نزد خودشان نگه دارند. اگر امپراتوری سقوط کرد، شاید یهودیان بدون پرداخت هیچ‌گونه وجهی، فلسطین را به دست آورند لیکن این سرزمین تقسیم نخواهد شد؛ مگر بر پیکر مرده ما و هرگز اجازه نخواهیم داد کالبد [زنده] ما را بشکافند" (فحوائی این پاسخ، به خوبی نشان می‌دهد که طنین "ناقوس مرگ قریب‌الوقوع عثمانی" به گوش سلطان آن هم رسیده است)

جواب سلطان، "هرتسل" را ناامید نکرد. این یهودی سرسخت پس از پنج سال تلاش مداوم، موفق شد با واسطه کردن یکی از امرای اروپایی که به سلطان عثمانی بسیار نزدیک بود، در تاریخ 18 مه سال 1901 شخصاً به دیدار "عبدالحمید دوم" برود و حضوراً درخواست پیشین خود را مطرح کرده و پیشنهاد رشوه‌ای به مبلغ "پنج میلیون لیره طلای

انگلیس" به شخص سلطان را بدهد اما عبدالحمید، خشمگین شد و دستور اخراج "هرتسل" را از کاخ سلطنتی صادر کرد. "هرتسل" پیشنهادات وسوسه‌انگیز دیگری نیز از سوی صهیونیست‌ها به سلطان ارائه داد، از جمله: "تأسیس ناوگان دریایی عثمانی، کمک به سلطان در تنظیم سیاست اروپایی وی، تأسیس دانشگاه عثمانی در بیت‌المقدس تا دیگر نیاز به اعزام دانشجو به اروپا نباشد، بازپرداخت کلیه بدهی‌های دولت عثمانی، تقدیم کمک‌های مالی جهت اجرای طرح‌های عمرانی و پرداخت مالیات سالانه برای کمک به دولت جهت سر و سامان بخشیدن به اوضاع درهم ریخته اقتصادی. اما "عبدالحمید دوم" علیرغم شرایط بسیار دشوار حکومتش، دست صهیونیست‌ها را پس زد.

مخالفت تاریخی سلطان عثمانی، "هرتسل" را به سوی گزینه‌های دیگر متوجه کرد که عبارت بودند از "عراق و بین‌النهرین"، "قبرس"، "العربش" (واقع در صحرای سینا)، "اوگاندا"، "کنگو" و "موزامبیک".

در حین این تلاش‌ها، "کنگره صهیونیست‌ها" هر ساله برگزار می‌شد و شرایط و پیشنهادات جدید را مورد بررسی قرار می‌داد. "هرتسل" در سوم جولای سال 1904 بر اثر یک بیماری صعب‌العلاج مرد و فرجام تلاش‌های خود را ندید.

"هفتمین کنگره صهیونیست‌ها" یک سال پس از مرگ "هرتسل" برگزار شد و سرانجام با رد کردن تمامی گزینه‌های دیگر برای برپایی "دولت یهود"، نیک پیکان "صهیونیسم جهانی" را متوجه سرزمین فلسطین کرد و به این ترتیب باید آغاز روند قطعی اشغال فلسطین را سال 1905 دانست.

محمدعلی صمدی